

بررسی آثار حقوقی نامشروع بودن شرط در ایقاعات

(تاریخ دریافت ۱۴۰۲/۱۱/۱۷، تاریخ تصویب ۱۴۰۲/۱۲/۱۲)

دکتر امیرحسین سلیمان فلاح

چکیده

در مقام شناسایی و تعریف نامشروع بودن شرط باید گفت شرط نامشروع شرطی است که خلاف قوانین آمره، نظم عمومی و اخلاق حسنه است. به عنوان مثال هرگاه ضمن قراردادی شرط شود یکی از طرفین، شخص ثالثی را مضروب یا مجروح سازد یا خانه او را آتش بزند، این شرط باطل است. در مقابل ایقاع نوعی عمل حقوقی است که فقط با اراده یک نفر انجام می شود و برخلاف عقد یا قرارداد به توافق دو یا چند اراده نیاز ندارد. هرچند ممکن است با اراده دیگری از میان برود. مهمترین انواع ایقاع طلاق، رجوع شوهر، لعان، ایلاء، حیازت مباح (آبادسازی اموال بی صاحب)، فسخ قرارداد (خيارات)، اعراض، ابراء (بخشش طلب)، تملک به شفعه، نذر و فرزند خواندگی هستند. در این مقاله قصد داریم به این موضوع مهم بپردازیم وضعیت حقوقی شرط نامشروع در ایقاعات به چه شکل است؟ آیا چنین شرطی مبطل ایقاع است یا صرفاً باطل است؟ البته باید توجه داشت ایقاعی که شرطی ضمن آن شده است ایقاع مشروط یا ایقاع مقرون به شرط نامیده می شود که نباید آن را با ایقاع معلق اشتباه گرفت. این مقاله با روش تحقیق تحلیلی-توصیفی نگارش شده است و ابزار گردآوری اطلاعات و داده ها فیش برداری و استفاده از کتب و مقالات مربوط به موضوع بحث است.

واژگان کلیدی: شرط نامشروع، ایقاع، مشروعیت جهت، شروط ضمن عقد،

اعمال حقوقی

بخش اول: کلیات

بند اول: بررسی و شناخت شرط در حقوق ایران

شرط در این معنای تخصصی حقوقی از معنای لغوی آن دور نیفتاده و آن در معنی محصولی، عبارت است از تعهد مستقیم یا غیر مستقیم مرتبط به عقد مشروط، و در معنی مصدری، عبارت است از مرتبط کردن تعهد مستقیم یا غیر مستقیم به عقد مشروط، به اراده طرفهای آن. شرط به معنی عهد و التزام می‌باشد. اصطلاحاً شرط به تعهدی گفته می‌شود که در ضمن عقد دیگری قرار گیرد. شرط مزبور در معنی مصدری و حدیثی استعمال شده است. یعنی ملتزم کردن و ملتزم شدن به امری، چنانکه گویند بر او شرط کرد یعنی او را ملتزم کرد برای او شرط کرد، یعنی به نفع او شخصی را ملتزم نمود.^۱ از نظر یکی از اساتید حقوق، شرط در این اصطلاح، یکی از این دو مفهوم را بیان می‌کند: امری که وقوع یا تا ثیر عمل یا واقعه حقوقی خاص به آن بستگی دارد. و دیگری اینکه توافقی است که، بر حسب طبیعت خاص موضوع آن یا تراضی طرفین، در شمار توابع عقد دیگری در آمده است.^۲

بند دوم: شروط باطل و غیر مبطل

شروط باطل و غیر مبطل، شروطی است که هر گاه ضمن عقدی گنجانده شوند، بر حسب طبیعت خاص خود، هیچ لطمه‌ای به صحت عقد وارد نمی‌سازند بلکه تنها خود شرط باطل تلقی شده و عقد صحیح می‌باشد. ماده ۲۳۲ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «شروط مفصله ذیل باطل است ولی مفسد عقد نیست:

- ۱ - شرطی که انجام غیر مقدور باشد. ۲ - شرطی که در آن نفع و فایده نباشد.
- ۳ - شرطی که نامشروع باشد.»

حال به بررسی هر کدام از این موارد خواهیم پرداخت:

الف- شرط غیر مقدور

هدف نهایی هر التزامی، اجرا و انجام آن است. تعهدی را که قابلیت اجرا نداشته

^۱ - میر سید حسن، امامی، حقوق مدنی، نشر اسلامی، ج ۱، ص ۲۷۲

^۲ - ناصر، کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، انتشار، ج ۳، ش ۵۴۷، ص ۱۱۲



باشد، نمی توان صحیح دانست. بنابراین شرطی که انجام آن مقدور نباشد، مانند هر تعهدی که غیر قابل اجرا باشد، عرفاً امری بیهوده و بلا اثر است. در غالب تالیفات فقهی تاکید شده است که انجام شرط باید در توان مشروط علیه باشد. قانون مدنی نیز، توانایی بر تسلیم را از شرایط عمومی نفوذ قراردادهای می داند. بند الف ماده ۲۳۲ قانون مدنی در واقع اجرای این قاعده در شرط است. « شرط غیر مقدور آن است که عقلاً و عرفاً، انجام آن ممکن و میسر نباشد. مثل این که کسی خانه ای را به دیگری بفروشد به مبلغ معینی و ضمن عقد شرط نماید که خریدار در عرض یک روز به اوزبان چینی بیاموزد، چنین شرطی که انجام آن عملی نبوده و غیر ممکن می باشد، باطل است. به این معنی که عقد بیع یعنی فروش خانه را باطل نمی نماید بلکه خود شرط باطل است^۱». بنابراین اگر در ضمن عقد نکاح شرط شود که شوهر، مرده ای را زنده کند، چنین شرطی به لحاظ غیر مقدور بودن انجام آن، باطل اما مبطل عقد نکاح نیست.

ب- شرط بی فایده

اصولاً هر تعهدی اعم از این که تعهد اصلی باشد یا این که به صورت شرط ضمن عقد تبعی، بایست دارای منشا اثر و فایده ای باشد و آلا در بطلان شرطی که هدف معقولی به دنبال نداشته باشد، با توجه به نصوص وارده در قانون مدنی، نمی توان تردید نمود. « منظور از شرط بی فایده، شرطی است که دارای هیچگونه نفع و غرض عقلایی نباشد و بر مالکیت یک از دو عوض نیفزاید^۲». شرطی که دارای نفع و فایده ای نباشد، ذکر آن در عقد بدون فایده و قانون نیز انجامش را بلا اثر دانسته و بدین جهت آن را باطل می شمارد^۳. مانند آنکه در ضمن عقد نکاح شرط شود یکی از زوجین، تعداد موهای سر دیگری را تعیین نماید. به عنوان مثال دیگر، اگر کسی با دیگری عقد اجاره ای منعقد نماید مبنی بر اینکه یک دستگاه آپارتمان سه خوابه را اجاره می دهد که مستأجر اول هر ماه، اجاره آن را که مبلغی معین است و مورد توافق و قبول طرفین می باشد،پردازد و در ضمن عقد اجاره شرط شود که

^۱ - ناصر ، رسائی نیا ، حقوق مدنی (عقود و تعهدات) ، آوای نور ، ص ۱۲۵ و ۱۲۶

^۲ - حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی)، حلی ، بی تا ، تذکره الفقهاء ، ج ۱ ، مکتبه المرتضویه ، ص ۵۲۴

^۳ - میر سید حسن ، امامی ، حقوق مدنی ، ج ۱ ، اسلامیه ، ص ۲۷۵



مستاجر هر روز گودالی را به عمق سه متر بکند و بعداً آن را پر نماید، اثر چنین شرطی به عقد اجاره تا ثیری نمی‌گذارد.^۱ چنانچه اشاره شد، دارا بودن منفعت عقلایی از جمله شرایط صحت شرط شمرده است. البته شیخ انصاری علاوه بر نفع و فایده عقلایی، نفع و فایده شخصی را نیز مدّ نظر قرار می‌دهد. بدین صورت که شرط در صورتی بی فایده است که نه نفع عقلایی داشته باشد و نه برای خود مشروط له، نفع شخصی داشته باشد.^۲ از این سخن شیخ چنین بر می‌آید که اگر شرطی دارای نفع نوعی عقلایی نباشد اما برای شخص مشروط له، بنا به وضعیت و شخص خاص خودش و یا به هر دلیل دیگری دارای نفع و فایده باشد، چنین شرطی صحیح و نافذ خواهد بود. بدین ترتیب معلوم می‌شود که معیار تمیز فایده شرط، بنای عقلا و خردمندان است، ولی این معیار به تنهایی کافی نیست و آن را باید با توجه خواسته‌ها و نیازهای ویژه طرفین عقد و به ویژه خواست مشروط له، در نظر گرفت.^۳ برای مثال، اگر پدری به منظور تربیت فرزند خود کار دشوار و به ظاهر بی فایده‌ای را بر او شرط کند، به استناد ماده ۲۳۲ قانون مدنی نمی‌توان آن را باطل دانست در حالی که ممکن است همان کار در معامله بین دو رقیب تجاری، بی فایده اعلام شود.^۴

ج- شرط نا مشروع

این شرط در کتب فقهی بیشتر تحت عنوان « شرط مخالف کتاب و سنت »^۵ مطرح شده است، اما با توجه به اینکه امروزه در جامعه ما علاوه بر تدوین اکثر قوانین بر اساس مبانی کتب و سنت، قوانین دیگری نیز با توجه به نیازهای جامعه، تدوین یافته است، لذا اصطلاح « شرط نا مشروع » استعمال می‌شود. همانطور که در چکیده مقاله آوردیم و ذکر شد شرطی را نا مشروع گویند که با قوانین امری یا نظم عمومی و اخلاق حسنه منافی باشد.^۶ بدین ترتیب شرط

^۱ - رسائی نیا، پیشین، ص ۱۲۶

^۲ - انصاری، پیشین، ص ۲۷۷

^۳ - کاتوزیان، پیشین، ص ۱۷۲

^۴ - ناصر، کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی (اعمال حقوقی)، انتشار، ص ۳۰۳

^۵ - انصاری، پیشین، ص ۲۷۷

^۶ - کاتوزیان، پیشین، ص ۳۰۴



نامشروع خود بردو قسم است: «شرط خلاف قانون» و «شرط خلاف نظم عمومی اخلاق حسنه».

۱ - شرط خلاف قانون

شرط خلاف قانون در صورتی باطل است که امری بودن آن مسلم باشد. بنابراین اگر طرفین، محل سکونت زن یا تسلیم مبیع را به تراضی تغییر دهند، اجرای شرط با هیچ مانعی روبرو نخواهد شد، زیرا در مورد قوانین تکمیلی و تفسیری، مقصود قانون گذار تعبیر اراده اشخاص و کامل ساختن قراردادهای ناقص است و شرط کردن بر خلاف آن ها زیانی به این هدف نمی رساند.^۱ اما اگر درضمن عقدنکاح شرط شود که ریاست خانواده با زن باشد یا آنکه شرط شود که زن در اعمال و معاشرتهای خود کاملاً آزاد باشد، چنین شرطی به دلیل مخالفت با قانون امری، باطل و بلا اثر است.

۲ - شرط خلاف نظم عمومی و اخلاق حسنه

غالب قواعد مربوط به نظم عمومی ناشی از قوانین امری است اما گاه اتفاق می افتد که قراردادی با هیچ یک از مواد قانون، منافات ندارد و با وجود این، به دلیل مخالفت با اخلاق حسنه و جریحه دار کردن احساسات مردم با نظم عمومی برخورد پیدا می کند برای مثال، تعهدی که برای راضی ساختن زنی به ایجاد رابطه‌ای نامشروع می شود، در هیچ ماده‌ای منع نشده است درحالی که بیگمان با نظم عمومی مخالف است.

بخش دوم: بررسی و تحلیل حقوقی شرط نامشروع در دیدگاه فقها

در شرع مقدس اسلام گرچه اصولی منجز و قواعدی مسلم مبتنی بر پایداری مؤمنین بر تعهدات و وفاداری آنان بر شروط خویش پایه ریزی شده است؛ لکن لازمه وفاداری به عهود و شروط، مشروع بودن آن است. از این رو چنانچه در عقد شرطی شود که در شرع مخالف باشد، آن شرط فاسد است.^۲ در اولین گام بایستی بررسی نمود که شرط اعم از این که مستلزم فعلی بوده و یا لازمه ترک عملی باشد

^۱ - همان.

^۲ - کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۶۹.



(در صورت مقدور بودن)، آیا از نوع شرطی است که مشروع می باشد یا خیر؟! در صورت مشروعیت شرط، چنانچه مستلزم انجام فعلی باشد، انجام آن واجب و اگر مبتنی بر ترک عملی باشد، ترک فعل مشروط، بر مکلف لازم می شود. اما اگر شرط، انجام فعل نا مشروعی باشد (مثل شرب خمر و نکاح دائم همسر پنجم) و یا ترک عمل واجبی باشد (مثل عدم تصلّی یا عدم روز داری در ایام ماه مبارک رمضان)، چنین شرطی بواسطه مخالفت با مشروع، فاسد می باشد. چنانچه شرط از اموری باشد که شارع آن را نهی ننموده و در مورد آن امری نیز نداشته باشد، اشتراط فعل یا ترک آن جایز است. زیرا چنین شروطی داخل در اموری که مخالف با کتاب و سنت است، نمی باشد. بنابراین هر شرطی، قطع نظر از لزوم، اگر شارع دلالتی بر وجوب یا ترک آن نداشته باشد، مانعی در اشتراط آن نیست^۱. در مشروع بودن شرط یعنی عدم مخالفت آن با کتاب و سنت، احادیث و روایاتی موجود است از قبیل:

۱ - محمد بن یعقوب عن عدة اصحابنا، عن سهل بن زياد و احمد بن محمد جميعاً، عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان، عن ابي عبدالله (ع) قال: سمعته يقول: من اشتراط شرطاً مخالفاً للكتاب الله فلا يجوز له، ولا يجوز على الذی اشتراط عليه، و المسلمون عند شروطهم مما و افق كتاب الله عزوجل^۲.

۲ - دعائم الاسلام: عن رسول الله (ص)، أنه قال: «المسلمون عند شروطهم، آلا كل شرط خالف كتاب الله^۳.» شيخ انصاری در مکاسب این شرط را که در قانون مدنی در ماده ۲۳۲ شرط نا مشروع نام نهاده شده اینگونه تعریف نموده: آن لا يكون مخالفاً للكتاب و السنّة لا يُسَوِّغُهُمَا شَيْءٌ. آن است که مخالف قرآن و سنت نباشد. بنابراین اگر شرط که انسان آزادی، برده باشد یا شخص بیگانه ای (که سبب وراثت در او وجود ندارد) جزء وارثان قرار گیرد، چنین شرطی فاسد و باطل است. دلیل اینکه فقها این شرط را سبب عدم اعتبار خود می دانند و آن را باطل تصوّر می کنند آن است که هیچ عاملی نمی تواند با قرآن و سنت، مخالفت کند

^۱ - میرفتاح، عناوین، ص ۳۶۳

^۲ - حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶.

^۳ - میرزا حسین نوری، طبرسی، مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۰۰.

و شرط ضمن عقد نیز جزء همین عوامل و اسباب است.

دلیل اینکه فقها این شرط را سبب عدم اعتبار خود می دانند و آن را باطل تصوّر می کنند آن است که هیچ عاملی نمی تواند با قرآن و سنت، مخالفت کند و شرط ضمن عقد نیز جزء همین عوامل و اسباب است.

امام صادق(ص) روایتی را از پیامبر(ص) بیان فرموده اند که حضرت می فرمایند: « هر کس شرطی بر خلاف قرآن بیاورد، عمل به آن شرط بر مشروط له و مشروط علیه، جایز نیست ^۱ »

در این باب روایات فراوانی وجود دارد که به ذکر تعدادی از آنها کفایت می کنیم. ^۲ در روایتی به صورت موثق از امام(ع) چنین آمده است: « اگر کسی به نفع همسرش تعهد بنماید باید به تعهد خودش عمل نماید، زیرا مسلمانان پای بند به شروط خویش هستند مگر اینکه شرطی باشد که حلالی را حرام نموده یا حرامی را حلال کند. ^۳ »

حلبی در روایت صحیحی از امام گفته است: « هر شرطی که مخالف کتاب خدا باشد، مردود است ^۴ » ابن سنان در روایت صحیحی از امام می گوید: « هر کس شرطی مخالف کتاب خدا را شرط کند جایز نیست که مشروط له و مشروط علیه به آن شرط عمل کنند و مسلمانان پایبند به شروطی هستند که موافق با خدا و کتاب باشد. ^۵ »

و در روایت دیگری اینگونه نقل شده است: « مؤمنان باید به شروط خود عمل کنند مگر هر شرطی که مخالف با کتاب خدا باشد، پس عمل به چنین شرطی جایز نیست. ^۶ »

محمد بن قیس از امام باقر(ع) درباره مردی که با زنی ازدواج کرده و آن زن شرط می کند که امر نزدیکی کردن و طلاق دادن، در اختیار زن باشد چنین روایت

^۱ - حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۴۷

^۲ - انصاری، مکاسب، ج ۶، ص ۱۸.

^۳ - حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۰.

^۴ - همان، ج ۱۳، ص ۴۴

^۵ - همان، ج ۲، ص ۳۵۳

^۶ - همان، ج ۱۲، ص ۳۵۳



کرده است: «آن زن با سنت مخالفت کرده و عهده دار حقی شده است که در اختیار و شایستگی او نیست. بنابراین سزاوار است که مسأله مهریه و نزدیکی و طلاق در اختیار مرد باشد و سنت چنین اقتضایی دارد.^۱» در روایت ابراهیم بن محرز آمده است که امام صادق (ع) درباره مردی سؤال کردم که به همسرش می-گوید اختیار تو با خودت باشد. پس امام (ع) فرمود: «چگونه چنین سخنی صحیح است در حالی که خداوند می فرماید، مردان عهده دار امور زنان هستند.^۲» پس در ظاهر منظور از «کتاب خدا» احکام دینی است که خداوند برای بندگانش مقرر داشته است هرچند (درقرآن بیان نشده باشد بلکه) توسط پیامبر، بیان گردیده باشد. به عنوان نمونه در روایت پیامبر(ص) شرط ولایت فروشنده بر مملوک، شرطی مخالف با کتاب خدا در همین معنا به شمار رفته است (هر چند در قرآن، چنین مسأله ای بیان نشده است) بنابراین منظور از کتاب خدا قرآن نیست بلکه احکام الهی می باشد و عدم مخالفت با کتاب خدا به معنای عدم مخالفت با احکام خداست.

این توجیه در مورد روایت هایی که عبارت مخالفت با کتاب را بکار برده اند، قابل ارائه است اما همه روایتهای این شرط را با این عبارت بیان نکرده اند بلکه عبارت موافقت با کتاب خدا را بیان کرده اند. پس باید دید که معنای عبارت کتاب خدا در این روایتهای چیست؟ ظاهر روایت پیامبر، و یکی از روایتهای صحیح ابن سنان، آن است که شرط صحت شرط ضمن عقد موافقت با کتاب خداست. بنابراین آنچه که در کتاب خدا بیان نشده است یا موافق با مضمون و محتوای کتاب خدا نیست، باطل باشد. (ظاهراً منظور از کتاب خدا در این روایتهای قرآن است اما مصنف، این روایت ها را نیز چنین توجیه کرده است) و بعید نیست که منظور از موافقت با کتاب خدا عدم مخالفت با کتاب خدا باشد.^۳ از نظر شیخ انصاری

^۱ - همان، ج ۱۵، ص ۴۰

^۲ - همان، ص ۳۳۷

^۳ - ثم الظاهر ان المراد ب((کتاب الله)) هو ما كتب الله على عباده من احكام الدين و ان بينه على لسان رسوله ، فاشترطه ولا المملوك لبائعه انما جعل في النبوى مخالفا لكتاب الله بهذا المعنى. لكن ظاهر النبوى واحدى صحيحى ابن سنان اشترط موافقه كتاب الله فى صحت الشرط ، و ان ما ليس فيه او لا يوافقه فهو باطل. و لا يبعد ان يراد بالموافقه عدم المخالفه ؛ نظراً الى موافقه ما لم يخالف كتاب الله بالخصوص لعموماته المرخصه للتصرفات الغير المخرمه فى النفس و المال ، فخطاؤه ثوب البائع -



در مکاسب، چیزی که ممکن است مخالفت کتاب خدا باشد (دو حالت دارد؛ گاهی) خود موضوع شرط و تعهد است (یعنی آنچه که مورد تعهد و شرط قرار می‌گیرد، مخالف کتاب خداست) مانند اینکه شخص غیر خویشاوند جزء وارثان باشد یا شخص خویشاوند، جزء وارثان نباشد یا انسان آزاد برده باشد یا فرزند انسان آزاد، برده باشد یا شخصی غیر از مولای برده که او را آزاد می‌کند، ولایت داشته باشد (و نظایر این‌ها که موضوع شرط، مخالف با کتاب خداست مثلاً ارث بردن خویشاوندان حکم خداست. پس اگر مشروط، ارث نبردن خویشاوندان باشد، مخالف کتاب خدا خواهد بود. گاهی موضوع شرط، مخالف کتاب خدا نیست بلکه) خود تعهد و شرطی که می‌شود مخالف کتاب خداست مثلاً کنیز نگرفتن یا ازدواج نکردن با زن دیگر (که شرط شده است) مخالف با کتاب خدا نیست. بلکه تعهد کردن و شرط کردن آن، مخالف حکم خدا می‌باشد. زیرا کنیز گرفتن و ازدواج مجدد، مباح است و حکم خدا می‌باشد. (یعنی اگر کسی تعهد کند که ازدواج مجدد نکند، با حکم خدا مخالفت کرده است. در حالت قبلی، ارث نبردن خویشاوندان مخالف حکم خدا بود اعم از اینکه انجام بشود یا نشود اما در اینجا، انجام دادن آن و صرف تعهد کردن، مخالفت با حکم خداست یعنی در اینجا هم گرچه ازدواج مجدد نکردن، مخالف حکم خدا نیست اما با آن کاری نداریم بلکه تعهد به آن را مخالف حکم خدا می‌دانیم.^۱) روایتی در این باب از روایت مرسلی می‌باشد که در کتاب « غنیة » آمده و می‌فرماید: « شرط میان مسلمانان، جایز است تا وقتی که کتاب و سنت، آنرا ممنوع نکرده باشد.^۲ » احکامی را که بر خلاف آنها می‌خواهیم شرط ضمن عقد مخالف قرار دهیم بر دو دسته اند مطابق نظر شیخ انصاری، ومنظور از شرط عدم مخالفت شرط ضمن عقد با حکم خدا، حکمی است که ثابت و غیر قابل تغییر باشد و بسیاری از احکام را می‌توان تشخیص داد که از کدام دسته هستند. بسیاری از احکام نیز قابل تشخیص نیستند که در این صورت شیخ در مکاسب قاعده ای را برای تشخیص تأسیس کرده است اصل و قاعده برای تشخیص احکام،

مثلاً- موافق للکتاب بهذا المعنى، شیخ مرتضی، شیخ مرتضی، مکاسب، ج ۶ ص ۳۵

^۱ - همان، ص ۱۱۱.

^۲ - ابن زهره، غنیة النزوع، ص ۳۱۵.



آن است که شرط خلاف آنها جایز باشد، زیرا وقتی شک می‌کنیم که حکم برای موضوع به صورت ثابت و غیرقابل تغییر وضع شده است یا به صورت قابل تغییر؛ اصل بر آن است که قابل تغییر باشد و منظور از اصل، قاعده استصحاب می‌باشد. زیرا قبل از آنکه حکمی از سوی شارع وضع شود مخالفت، جایز بود و اینک که حکمی وضع شده است در مورد مخالفت با آن، تردید می‌کنیم. پس اصل بر امکان مخالفت با آن است. یعنی امکان مخالفت با آن را که قبلاً وجود داشت استصحاب می‌کنیم. مثلاً قبل از اینکه حق مسکن برای زوج برقرار شود، زوجه می‌توانست حق مسکن را برای خودش قرار دهد و پس از آنکه این حق برقرار شد تردید می‌کنیم که زوجه می‌تواند حق مسکن را برای خودش شرط کند یا خیر؟ پس اصل بر امکان برقراری چنین حقی است. البته این اصل در صورتی قابل استفاده است که دلیلی که حکم شرعی را برقرار می‌کند ظهور در عموم نداشته باشد که خلاف حکم را نمی‌توان شرط کرد.^۱ محقق نراقی^۲ عقیده دارد که منظور از شرط مخالف کتاب خدا شرطی است که حکم حرام را حلال یا حکم حلالی را حرام کند مثلاً شرط شود که مشروبات الکلی، حرام باشد.

بنابراین اگر شرط شود که کار حرامی انجام شود یا کار واجبی ترک گردد مشمول این بحث نیست بلکه مشمول قواعد تعارض قرار می‌گیرد و هر دلیلی که قوی‌تر باشد باید به آن عمل کرد.^۳ در صورتی که شیخ انصاری در مکاسب^۴ عقیده دارد که منظور از کتاب خدا، احکام ثابت و غیر قابل تغییر است بنابراین مخالفت با احکام مباح و مکروه و مستحب، ایرادی ندارد. شرط دیگری که در فقه در نظر گرفته شده که عدم رعایت آن سبب بطلان دانسته شده، آن است که آن شرط فی نفسه و ذاتاً جایز و مشروع باشد. بنابراین نمی‌توان در ضمن قرارداد شرط نمود که انگور تبدیل به خمر شود یا عمل حرام دیگری صورت گیرد. زیرا تعهد به انجام کار حرام، التزامی را به وجود نمی‌آورد. دلیل دیگری که در گذشته چنین شرطی را

^۱ - عباس، زراعت، ترجمه و شرح مکاسب، ج ۴، جنگل، ص ۱۳۴.

^۲ - محقق نراقی، عوائدالایام، ص ۱۵۱.

^۳ - زراعت، پیشین، ص ۱۳۸.

^۴ - شیخ مرتضی، انصاری، مکاسب، ج ۶، ص ۱۳۸.



باطل می دانستیم روایتی است که می فرماید: « انسان های مؤمن پای بند به شروط خود هستند مگر شرطی که حرامی را حلال یا حلالی را حرام کند.^۱ »

بخش سوم: واکاوی حقوقی نامشروعیت شرط در ایقاعات

بند اول: شرط در ایقاع

همانگونه که می دانیم اعمال حقوقی به دو گروه اصلی منقسم می باشد:

الف - قرارداد یا اعمالی که با تراضی واقع می شود و اثر حقوقی آن مقصود مشترک دو یا چند شخصی است که، در جستجوی نفع خاص خود، در ارتباط با مفاد خواسته خود به تراضی نایل گردیده اند.

ب - ایقاعات، یا اعمال حقوقی که با یک اراده واقع می شود و احتمال دارد حقی برای انشاء کننده بوجود آورد یا دینی به دوش او گذارد یا رابطه حقوقی پیش از آن را اعتبار بخشد یا بگسلد و امثالهم. زیباست دانسته شود که آثار ایقاع همانند عقد متنوع است و نباید اینگونه تصور نمود که تملک حق یا ایجاد و انحلال دین تنها آثار آن می باشد.

بند دوم: ایقاع خیاری

باید بررسی نماییم که آیا چنین ایقاعی وجود دارد ؟ با استنتاج در قانون مدنی، اینگونه استنباط می گردد که مبحث خیارات مربوط به بیع می باشد. و ماده ۴۵۶ قانون مدنی^۲ خیار را مختص معامله میداند و معتقد است در ایقاع راه ندارد. در میان فقها نیز از امکان برهم زدن ایقاع سخنی به میان نیامده است. و باید پذیرفت، خیارهای مختص به بیع (مجلس، حیوان، تأخیر ثمن) بیگمان در هیچ عمل حقوقی دیگری وجود ندارد ؛ و همچنین نباید دو مبنای اصلی خیار را، یعنی تخلف از توافق و ایجاد ضرر ناروا را فراموش نمود. پس، از لحاظ منطقی وجود بیشتر خیارها با ایقاع سازش نخواهد داشت. و با در نظر داشتن این مباحث همانگونه که می دانیم، تراضی سبب وقوع ایقاع نمی باشد و همچنین در صورت حدوث ضرر، این خود انشاء کننده است که اقدام علیه خود نموده است.^۳ تنها

^۱ - المومنون عند شروطهم....، حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۳۲.

^۲ - ماده ۴۵۶ قانون مدنی: تمام انواع خیار در جمیع معاملات لازمه ممکن است موجود باشد مگر خیار مجلس و حیوان و تأخیر ثمن که مخصوص بیع است.

^۳ - ناصر، ناصر، ایقاع، میزان، ص ۵۸.



جایی که محتمل است و جایگاه بحث دارد، خیار شرط می باشد. دلیل آن این است که با توجه به قواعد، اختلافی میان طبیعت ایقاع و شرط خیار موجود نمی باشد. با تمامی این تفاسیر، فقها از دو جهت در ایقاع اندراج خیار شرط را نافذ نمی شمارند. از جهتی شرط مختص فرضی می باشد که، دو یا چند شخص درباره مفاد آن توافق نمایند. پس در ایقاع، همانگونه که سابق بیان گردید، یک اراده سبب بوجود آمدن آن می باشد و از همین باب شرط جایگاهی در ایقاع ندارد و آنچه قید اراده شود در حکم شرط ابتدایی است.^۱ و از سوی دیگر امکان فسخ عمل حقوقی، به خصوص از بین بردن آثار بجامانده از آن، عملی استثنایی می باشد که نیازمند تجویز قانونگذار است، و وی خیار شرط را ویژه قراردادهای می داند. به اولین ایراد آقای دکتر کاتوزیان^۲ اینگونه پاسخ داده اند که، وجود شرط راقائم به طرفین آن یعنی متعهد و مشروط له می داند و نه به ایجاب کننده و قابل. ایشان همچنین معتقد است که این موضوع محتمل است که در گاهی اوقات نفوذ شرط موقوف به قبول مشروط له شود، اما نباید اینگونه نتیجه گیری نمود که تنها بوجودآورنده شرط، ایجاب و قبول است و با یک اراده زمینه آن فراهم نمی شود اما باید دانست که ایراد دوم از جمله ایراداتی می باشد که بیشتر نویسندگان و فقها را در اینکه خیار شرط در ایقاع راه ندارد اقناع ساخته است و این موضوع تا جایی پیش رفته است که فقها در این باب ادعای اجماع نموده اند. باید پذیرفت از نظر رعایت قواعد شرط خیار در ایقاع جایگاهی ندارد. در قانون مدنی، هیچگونه نمونه ای از شرط خیار، در ایقاع دیده نمی شود تا بتوانیم متوجه جواز قانونگذار در این زمینه باشیم. پس به این نتیجه نایل گشتیم که ایقاع خیاری، امری خلاف قاعده و امکان شرط خیار، نیازمند اذن قانونگذار می باشد.

بند سوم: شرط ضمن ایقاع

همانطور که می دانیم در عقود و قراردادهای، شروط ضمن آن از توابع توافق اصلی طرفین می باشد؛ بدین معنی که التزام ناشی از عقد بر این تعهدات تبعی و فرعی حکومت خواهد داشت. این حکم واضح و روشن، نتیجه قصد مشترک و اصل آزادی قراردادی می باشد، زیرا با توجه به این اصل طرفین مختارند که چگونگی و

^۱ - میرزا حسین نایینی و خوانساری، منیة الطالب، ج ۲، ص ۵۶ «و بالجمله جميع الايقاعات لا يقبل جعل الشرط فی ضمنه سواء كان شرط الخيار ام غیر ولا یخرج غیر شرط الخيار عن الشرط الابتدایی او التقیید او التعليق او عنوان عقدی...»

^۲ - کاتوزیان، پیشین، ص ۵۹.



آثار تراضی خود را با بیان شروط گوناگون تنظیم نمایند و با توسل به این اهرم از اجرایی شدن قوانین تکمیلی یا عرف قراردادی بپرهیزند اما در ایقاع بدین سادگی نمی‌توان اعتبار و نفوذ شرط را بدون بررسی پذیرفت. به نظر می‌رسد بر درک بهتر باید تحت دو فرض مورد بررسی قرارداد:

الف- شروط تابع

در جایی که نهاد و ذات شرط وابسته به ایقاع می‌باشد و معنی و مفهوم متعارف آن را تغییر می‌دهد و اثر دیگری ندارد، در نفوذ چنین شرطی کمتر می‌توان تردید کرد، به این دلیل که چگونه می‌توان پذیرفت اراده‌ای سازمانی را بنا نهد بدون اینکه اختیار تنظیم آثار آن را داشته باشد^۱. این موضوع شایان ذکر است که باید پذیرفت حکومت اراده در ایقاع به وسعت موجود در اعمال حقوقی دو طرفه نمی‌باشد و در اکثر موارد مقید به شرایط ویژه نهاد حقوقی است؛ بدون شک، نفوذ و اعتبار شرط منوط بر این است که با ساختار حقوقی و قواعد امری مربوط به این عمل حقوقی تک اراده‌ای مخالفت نداشته باشد. برای مثال می‌توان به حق شفعه اشاره نمود، در جایی که شریک این اختیار را ندارد به میل خود شروطی برای تملک معین نماید، زیرا استثنایی بودن اختیار تملک مال دیگری شفیع را در مرز مستحکم قانون محبوس می‌کند و قدرت تجاوز از حدود را از وی می‌گیرد.

ب- التزام اضافی

اصلی‌ترین محور پرسش در اینجا است که، آیا ایقاع کننده مجاز به این امر می‌باشد که ضمن عمل حقوقی، شرط التزام اضافی، برای خود یا دیگران قرار دهد؟ بطور مثال شوهری هنگام طلاق همسر خود تعهد نماید مبلغی پول به او بپردازد. نویسندگان فقه در این مورد به توافق نرسیده‌اند. تعدادی از آنان به اینکه طبیعت ایقاع شرط پذیر نیست خواه مفهوم شرط، مربوط به ایجاد خیار فسخ باشد یا امر دیگر. به این دلیل که اینان معتقدند شرط به تراضی محقق می‌گردد و نیازمند قبول مشروط علیه می‌باشند و در ایقاع که تنها بایک اراده محقق می‌گردد نمی‌-

^۱ - ناصر، کاتوزیان، ایقاع، میزان، ص ۱۸۴.

تواند صورت خارجی پیدا نماید. به عبارت دیگر، لازمهٔ ارتباط شرط و عمل حقوقی اصلی این می‌باشد که، شرط نیز با همان ارکان عمل حقوقی واقع شود و نیاز به امر دیگری نداشته باشد. پس طبیعت قراردادی آن با ماهیت ایقاع سازگار نیست.^۱ به بیان تعداد دیگری، نیاز شرط به قبول، با آوردن آن ضمن ایقاع، منافات ندارد و ذات هیچیک را متحول نمی‌گرداند. مفاد شرط بیش از این، اقتضا ندارد که له یکی از طرفین و علیه طرف دیگر باشد و چنین ضرورتی دیده نمی‌شود که ذیل ایجاب و قبول قرار گیرد.^۲ یکی از نویسندگان که منکر ناسازگاری شرط و ایقاع می‌باشد در این زمینه چنین نظری دارد که، اگر شرط ضمن ایقاع، التزامی را بر دوش شخص ایقاع کننده قرار دهد، مانند این که شوهر ضمن طلاق بر عهده گیرد که پولی به همسر خود بدهد، این شرط بدون احتیاج به قبول نافذ است، زیرا مشروط علیه آن را بر عهده خود مورد پذیرش قرار داده است. نهایتاً این پیش خواهد آمد که مشروط له آن را بپذیرد و حقی را که به سود او حادث شده است را ساقط نماید؛ مانند شرط خیار که به سود بیگانه شود و بدون اینکه نیازی به قبول باشد به او حق فسخ می‌دهد، جز اینکه بیگانه می‌تواند حق خود را ساقط کند و از آن سود برد.^۳ در اثبات نظریات فوق تحلیلاتی وجود دارد که مورد حمایت و پسند قرار نگرفته است و در مجموع می‌توان اینگونه پاسخ داد که، شرط ضمن ایقاع را نباید با شرطی که در عقد، برای بیگانه ای حق خیار معین می‌نماید از سنخ واحد دانست و اینگونه نتیجه گرفت که هرگاه شرط ضمن ایقاع به سود بیگانه باشد و تعهدی بر دوش موقع قرار دهد، با تک اراده محقق می‌گردد و نیاز مند قبول طلبکار نمی‌باشد. بلکه باید دانست شرط خیار برای بیگانه بنیان قراردادی دارد؛ با وجودی که تعهد ضمن ایقاع نشأت گرفته از یک اراده واحد است. در نتیجه نمی‌توان اینگونه تصوّر نمود که چون دو طرف عقد حق شرط به سود بیگانه را حائز

^۱ - نقل و نقد از: محمدکاظم طباطبایی، حاشیه بر مکاسب (چاپ سربی)، ج ۲، ص ۶۲ - شیخ مرتضی انصاری نیز ارشاد نویسندگان را به این ادريس حای در سرائر نسبت می دهد که در باره شرط خیار گفته است: در طلاق راه ندارد، چرا که خارج از عقود است. خوانساری، منیه الطالب، ج ۲، ص ۵۶ - شیخ محمد حسن، نجفی، جواهرالکلام، ج ۲۳، ص ۶۴.

^۲ - کاتوزیان، پیشین، ص ۱۸۶.

^۳ - سید کاظم، طباطبایی، حاشیه بر مکاسب، ج ۲، چاپ سربی، ص ۶۲ و ۶۳.



می باشند، ایقاع کننده مجاز به ایجاد دین بر عهده خود است.^۱ همچنین اگر شرط ضمن این عمل حقوقی با پذیرش بدهکار محقق گردد، بیانگر این موضوع می باشد که ارتباطی میان ایقاع و شرط دیده نمی شود و نیروی الزام آور شرط ناشی از تراضی است. با توجه به توضیحات فوق، تعهدی که ضمن ایقاع محقق می گردد، خواه به زیان بیگانه و خواه به سود او، از این عمل حقوقی کسب لزوم نمی نماید و شرایط تحقق آن تابع قاعده عمومی است. تنها اثر محتمل این اقدام سرایت بطلان ایقاع به شرط است، اما این اثر نیز، نتیجه قید ضمنی است که همراه ایجاب تعهد می شود و موضوع قصد مشترک قرار می گیرد.

بخش چهارم: ضمانت اجرای اندراج شروط ضمن ایقاعات

بند اول: انحلال ایقاع

در قواعد عمومی قراردادهای بیان گردیده که عقد لازم را جز در موارد پیش بینی شده در قانون نمی توان برهم زد. اختیاری را که شخص در فسخ عقد لازم پیدا می کند، خیار فسخ می نامند. فقهای امامیه خیار را از احکام اعمال حقوقی دو طرفه می دانند و به خصوص نظر داده اند که در ابراء خیار وجود ندارد.^۲ با این وجود، در اخذ به شفعه، از آنجا که در برابر تملک حصه شریک بهای قراردادی آن به خریدار داده می شود و به معامله نزدیک است، در امکان استناد به خیار عیب کمتر تردید شده است و بعضی از نویسندگان حقوق مدنی به امکان فسخ معامله بر مبنای عیب و حتی گرفتن ارزش نظر داده اند^۳، اما باید دانست حق فسخ بیع را ندارد.^۴ حال باید پیرامون این موضوع به سوالی پرداخت و آنهم اینکه آیا شفیع در بهره مندی از اثر خیار، منحصر به خیار عیب است یا در غبن و تدلیس و امثالهم نیز برای رفع ضرر از خود خیار فسخ دارد؟ این موضوع میان فقهای آنچنان مورد بررسی قرار نگرفته است؛ اما از فقهای سرشناس^۵ بعید ندانسته که شفیع بتواند از

^۱ - کاتوزیان، پیشین، ص ۱۸۷.

^۲ - سید محمد جواد، عاملی، مفتاح الکرامه، ج ۵، ص ۳۵۲.

^۳ - میر سید حسن، امامی، حقوق مدنی، ج ۵، اسلامیه، صص ۲۱ و ۲۰.

^۴ - کاتوزیان، پیشین، ص ۳۲۲.

^۵ - محقق ثانی، جامع المقاصد، ج ۱، ص ۳۹۷.

خیار غبن استفاده کند و شفعه را برهم زند. از شیوه استلال تعدادی از فقها در توجیح خیاردر شفعه، اینگونه می‌توان نتیجه گرفت که چون ملاک استفاده از خیاریب قاعدهٔ لاضرر است، در هر خیار دیگری که برای رفع ضرر برقرار شده قابل استفاده می‌باشد.^۱ همچنان این موضوع را در نظریهٔ عمومی ایقاع یادآور شدیم که یکی از محققان جواز شرط را در ایقاع موافق قاعده شمرده است.^۲ از دیدگاه منطق، اگر خیار عیب در شفعه راه پیدا نماید، هیچ دلیلی مشاهده نمی‌شود که سایر خيارات متناسب با طبیعت شفعه، به خصوص آنچه برای رفع ضرر از شفیع لازم است، در آن نیاید. در اجرای چنین قاعده‌ای باید به چند نکته توجه نمود: اول اینکه، بهره‌مندی شفیع از خیار غبن در صورتی توجیح می‌گردد که مبنای آن قاعدهٔ لاضرر و یا سایر احکام اجتماعی قانون باشد. اگر مورد پذیرش باشد که مبنای خیار بنای توافق طرفین در تعادل ارزش مبیع و بهای قراردادی است (شرط بنایی یا ضمنی)^۳، با طبیعت شفعه سازگار به نظر نمی‌رسد. به این دلیل که تراضی در شفعه جایگاهی ندارد. دوم اینکه، خیار شرط و تخلف از شرط در شفعه راه نمی‌یابد، به این دلیل که قهری است و ذات شرط اینگونه اقتضا می‌کند که برای تحقق آن تراضی شود. سوم اینکه، استفاده از خیار تدلیس نیز، در صورتی امکان دارد که مبنای آن رفع ضرر از مغرور یا واکنشی در برابر تقلب فروشنده است.^۴ اما هرگاه نتیجهٔ شرط ضمنی مربوط به رفتار با حسن نیت تلقی شود، چون به تراضی ارتباط پیدا می‌کند، در شفعه را نخواهد یافت. وانگهی، در عمل کمتر پیش می‌آید که در ملک مشاعی عیبی به حیل از نظر شریک پنهان بماند و پس از شفعه آشکارا شود. غبن شفیع بواسطهٔ گزاف بودن ثمن است، اگر مطابق لفظ قانونگذار تفاوت فاحش باشد به او اختیار فسخ خواهد داد. البته نباید از این نکتهٔ ویژه چشم‌پوشی نمود که تملک حصهٔ شریک برای شفیع از اهمیت

۱ - صاحب جواهر، در پاسخ این ایراد که شفعه بیع نیست تا در آن خیار عیب بیاید می‌نویسد: «یدفعه عموم دلیل الرد فی المعیب من غیر فرق بین البیع و غیره، و هو قاعده الضرر المنجبره بفتوی الاصحاب هنا...» (ج۳۷، ص ۴۰۹).

۲ - طباطبایی، پیشین، ص ۶۳.

۳ - ناصر، کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ج ۵، سهامی انتشار، ش ۹۷۵.

۴ - کاتوزیان، پیشین، ش ۱۰۲۲ به بعد.

خاصی برخوردار است؛ زیرا علاوه بر اینکه او را از قید اشاعه و تحمیل فردی دیگر به او نجات می دهد، بر بهای سهم او نیز می افزاید و این عامل را باید در ارزیابی مبیع در نظر داشت، که این موضوع در ماده ۴۱۹ قانون مدنی، تصریح گردیده که: «در تعیین مقدار غبن شرایط معامله نیز باید منظور گردد».

نتیجه گیری

در جمع بندی و نتیجه گیری پایانی مقاله حاضر فهمیدیم در خصوص امکان درج شرط در ایقاعات در بین فقها و حقوق دانان اختلاف نظرات بسیاری موجود می باشد که مبنای بحث های متنوع و زیادی گردیده اند. در این راستا باید اذعان داشت امکان درج شرط خیار در ایقاعات وجود دارد و تنها مانع آن اجماع موجود است و گرنه دلیل خاص بر عدم امکان درج شرط خیار در ایقاعات بیان نشده است. همان گونه که ذکر گردید اجماع دلیل دیگری بود که امکان درج شرط در ایقاع را میسر نمی دانست و شیخ انصاری در کتاب مکاسب به این موضوع اشاره نموده است. لذا برخی تنها دلیلی که عدم امکان درج شرط خیار در ایقاع را ممکن می دانند همین اجماع می باشد و بیان می دارند "والحاصل: فالعمده فی الباب انما هو الاجماع، والا فالتعالیل العلیله لا تصلح للتخصیص" "نتیجه این است عمده دلیل در این باب (خیار شرط در ایقاع) فقط اجماع است و گر نه تفاسیر نادر برای تخصیص دادن آن شایسته نیست." همانطور که می دانیم شرط به معنای بکار برده شده در حقوق مدنی به عنوان یک تعهد تبعی با عقدی که ضمن آن آمده است بستگی و رابطه نزدیکی پیدا می کند بطوری که گاهی نمی توان آنها را از یکدیگر جدا دانست و در واقع پیکره واحدی را تشکیل می دهند و به همین دلیل اگر تعهد اصلی که همان عقد است بنا به دلایلی باطل شود ضمن آن نیز باطل خواهد شد زیرا وجود شرط (تعهد فرعی) قائم به وجود عقد (تعهد اصلی) است اما عکس این قضیه همیشه صادق نیست یعنی اگر بنا به جهتی تعهد فرعی باطل شود موجب بطلان تعهد اصلی نمی شود مگر اینکه بطلان شرط موجب اخلال در ارکان اصلی عقد شود. در پایان باید دانست که در خصوص اینکه آیا شرط خلاف شرع مفسد و مبطل عقد است یا خیر در میان فقها اختلاف نظر وجود دارد و به نظر می رسد نظریه غالب این است که شرط خلاف شرع مفسد و از بین برنده عقد است که این دیدگاه مورد پذیرش قانون مدنی ما نیست و به همین جهت به آن پرداخته نشده است.



منابع و مآخذ

قرآن کریم

الف - منابع فارسی

- (۱) امامی، میر سید حسن، حقوق مدنی، جلد ۴، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۸۶.
- (۲) ایزانلو، محسن، شروط محدود کننده و ساقط کننده مسئولیت در قراردادهای سهامی انتشار، ۱۳۸۶.
- (۳) جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مجموعه محشی قانون مدنی، کتابخانه گنج دانش، تهران، ۱۳۸۷.
- (۴) رسائی نیا، ناصر، عقود و تعهدات، انتشارات آوای نور، تهران، ۱۳۷۶.
- (۵) سبحانی، جعفر، تهذیب الاصول (تقریرات درس امام خمینی)، موسسه مطبوعات اسماعیلیان، قم، بی تا؛
- (۶) سجادی، جعفر، فرهنگ علوم، موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۴ هـ.
- (۷) شهید ثانی، شرح لمعه، نشر جامعه نجف، قم، بی تا.
- (۸) شهیدی، مهدی، شروط ضمن عقد، جلد ۴، مجد، ۱۳۸۶.
- (۹) شهیدی، مهدی، سقوط تعهدات، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۶۸.
- (۱۰) شهیدی، مهدی، حقوق مدنی^۳ (تعهدات)، مجمع علمی و فرهنگی مجد، تهران، ۱۳۸۴.
- (۱۱) فیض، علیرضا، مبادی فقه و اصول، تهران، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲ هـ.
- (۱۲) کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادهای، جلد ۳، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۷.
- (۱۳) کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادهای، جلد ۴، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۰.
- (۱۴) کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (ایقاع)، نشر میزان، تهران، ۱۳۹۰.
- (۱۵) محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه، بخش مدنی ۲، سمت، ۱۳۸۹.



ب- منابع عربی

- (۱۶) آبی، فاضل، حسن بن ابی طالب یوسفی، کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷هـ، چاپ سوم
- (۱۷) ابن ادريس، محمد بن منصور، السرائر، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق؛
- (۱۸) اسکافی، ابن جنید، محمد بن احمد مالک، مجموعه فتاوی ابن جنید، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶هـ، چاپ اول
- (۱۹) اصفهانی، حسین بن محمد راغب، مفردات الفاظ قرآن، لبنان، دارالعلم، ۱۴۱۲هـ، چاپ اول
- (۲۰) اصفهانی، فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶هـ، چاپ اول
- (۲۱) بصری بحرانی، زین الدین محمد امین، کلمة التقوی، قم، ۱۴۱۳هـ، چاپ سوم
- (۲۲) انصاری، مرتضی، فرائد الاصول (رسائل)، قم، کتابخانه مصطفوی، ۱۳۷۴ق؛
- (۲۳) جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت، ۱۴۲۶هـ، چاپ اول
- (۲۴) جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح- تاج اللغة وصحاح العربیة، بیروت، دار العلم و الملايين، ۱۴۱۰هـ، چاپ اول
- (۲۵) حائری، سید علی بن محمد طباطبائی، ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام با الدلائل، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۸هـ، چاپ اول
- (۲۶) حلبی، ابن زهره؛ حمزة بن علی حسینی، غنیة النزوع الی علمی الاصول والفروع، قم، مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۴۱۷هـ، چاپ اول
- (۲۷) حلبی، ابو الصلاح، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیر المومنین(ع)، ۱۴۰۳هـ، چاپ اول
- (۲۸) حلبی، ابن ادريس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی للتحریر الفتاوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰هـ، چاپ دوم



- (۲۹) حلی، جمال الدین، احمد بن محمد اسدی، المقتصر من شرح المختصر، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۰هـ، چاپ اول
- (۳۰) حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲هـ، چاپ اول
- (۳۱) حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تذکره الفقهاء، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۱۴هـ، چاپ اول
- (۳۲) حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال والحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳هـ، چاپ اول
- (۳۳) حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۱۳هـ، چاپ اول
- (۳۴) حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، بیروت، دار الفكر، ۱۴۲۰هـ، چاپ اول
- (۳۵) دلمی، سلار، حمزه بن عبد العزیز، المراسم العلویه و الاحکام النبویه فی فقه الامامی، قم، منشورات الحرمین، ۱۴۰۴هـ، چاپ اول
- (۳۶) سبزواری، محقق، محمد باقر بن محمد مومن، کفایه الاحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳هـ، چاپ اول
- (۳۷) سعدی، ابو جیب، قاموس الفقهی، دمشق، ۱۴۰۷هـ، چاپ دوم
- (۳۸) شربینی، محمد خطیب، مغنی المحتاج الی معرفه معانی الفاظ المنهاج، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۱هـ
- (۳۹) شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، الانتصار فی انفرادات الامامیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵هـ، چاپ اول
- (۴۰) شیرازی، ناصر مکارم، کتاب النکاح، قم، موسسه امام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۴هـ، چاپ اول
- (۴۱) صدر، شهید سید محمد، ما وراء فقه، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۲۰هـ، چاپ اول
- (۴۲) صیمری، مفلح بن حسین، غایه المرام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت، دارالهادی، ۱۴۲۰هـ، چاپ اول



- (۴۳) صیمری، مفلح بن حسین، تلخیص الخلاف و خلاصه الاختلاف، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ه، چاپ اول
- (۴۴) طرابلسی، ابن براج قاضی عبد العزیز، جواهر الفقه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۱ه، چاپ اول
- (۴۵) طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ه، چاپ چهارم
- (۴۶) طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، استبصار، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ه، چاپ اول